

گفت و گو

قانون اساسی یا فهم فقهای شورای نگهبان

گفت و گو با آیت‌الله سیدحسین موسوی تبریزی*



داده‌اند، آیا شرعاً قابل مؤاخذه و بازخواست هستند؟ آیا منظور اعضای محترم خبرگان تدوین قانون اساسی این بوده است که ملت ما قانون اساسی‌ای که به خودی خود مستقل و شفاف باشد ندارد، مگر این که از فهم شورای نگهبان بگذرد؟ پرواضح است که مرحوم امام خمینی با چندین مرجع تقلید و چهل و پنج نفر از مجتهدین جامع‌الشرایط و بسیاری از اسلام‌شناسان، مشروعیت قانون اساسی ثمره انقلاب و تک‌تک مواد آن را تأیید کرده و آنگاه به رأی مردم نیز گذاشته شد. آیا این بیان که هیچ‌یک از مواد قانون اساسی مشروعیت ندارند، مگر این که از فهم شورای نگهبان بگذرد بیان کاملاً درستی است و آیا منظور خبرگان قانون اساسی این بوده است؟ آیا تک‌تک مواد قانون اساسی به خودی خود مشروعیت نداشته و با موازین اسلامی مغایر است؟ آیا مانند مرحوم علامه نائینی که قانون اساسی انقلاب مشروطیت را رساله اجتماعی خود می‌دانست، مرحوم امام نیز قانون اساسی جمهوری اسلامی را رساله اجتماعی خود نمی‌دانست؟ آیا در جریان تدوین قانون اساسی و همچنین در اولین مجلس شورای اسلامی، برخی از فقها نبودند که می‌گفتند چه ضرورتی برای تدوین قانون اساسی وجود دارد؟ راستی قانون اساسی در اسلام چه جایگاهی دارد؟ مگر نه این است که برخی می‌گویند حلال و حرام محمد(ص) تا روز قیامت حلال و حرام است و همه چیز مشخص شده است پس این قانون چه ضرورتی دارد؟ اگر بنا باشد که قانون و تک‌تک مواد آن صراحت، شفافیت و مشروعیت نداشته باشد و آنچه هست بازتاب فهم شورای نگهبان باشد، بنابراین باید صراحتاً گفته شود که ما چیزی به نام قانون اساسی ثمره انقلاب و جمهوری اسلامی نداریم. اگر مردم و نمایندگان منتخب مردم حق فهمیدن قانون اساسی را نداشته باشند، پس چگونه مردم می‌توانند به نمایندگان مجلس، نمایندگان خبرگان و مسئولان انتقاد کنند. مگر این سنت در صدر اسلام وجود نداشت و بنیانگذار

همان‌طور که در جریان بوده‌اید دیدگاهی است که توسط یکی از فقهای محترم شورای نگهبان در خطبه‌های نماز جمعه تهران رسماً ایراد شد که بر این باور است؛ تک‌تک مواد قانون اساسی ثمره انقلاب اسلامی، مشروط به اصل چهار آن است. دوم این که اصل چهار قانون اساسی مشروط به موازین اسلامی است. سوم این که موازین اسلامی نیز مشروط به فهم اکثریت فقهای عضو شورای نگهبان است.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا در بطن قانون اساسی و تک‌تک مواد آن، هیچ‌گونه شفافیتی وجود ندارد؟ آیا مردمی که انقلاب کرده‌اند و با نمایندگان منتخب این مردم که روزی امثال همین‌ها این قانون را تصویب کردند قادر به فهم قانون اساسی و مواد آن نیستند؟ آیا قانون اساسی‌ای که از یک‌سو بیانگر روابط بین مردم در داخل کشور است و از سوی دیگر تنظیم‌کننده روابط داخل با خارج، قابل فهم برای خود مردم نیست؟ آیا نیروهایی که در زمان شاه علیه سلطنت موروثی قیام کردند، به اتهام اقدام علیه سلطنت به زندان افتادند، شکنجه شدند و در بیدادگاه‌های نظامی به اعتبار حقوق ملت در قانون اساسی انقلاب مشروطه، شاه، ایادی او و شکنجه‌های قرون وسطایی‌اش را محکوم می‌کردند، نمی‌دانند شکنجه یعنی چه؟ آیا آنها نمی‌فهمند؟ برای نمونه منع مطلق شکنجه که در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است یعنی چه؟

آیا فقط کسانی که تا چند ماه پیش از پیروزی انقلاب، سلطنت موروثی را قبول داشتند و مخالفت رسمی‌ای هم با قانون اساسی مشروطه سلطنتی نداشتند، آنها هستند که فهم درستی از شکنجه و منع شکنجه دارند؟ آیا مردمی که دوبار به قانون اساسی جمهوری اسلامی رأی دادند، نمی‌دانند که به چه رأی داده‌اند؟ و آیا آن رأی کورکورانه بوده است؟ اگر چنین است و اگر مردم از این قانون سرپیچی کرده‌اند بنابراین چون نفهمیدند که به چه قانونی رأی

انقلاب آن را تأیید نکرد؟ چگونه مردان و زنان ما می‌توانند قضاوت کرده و بعد از قضاوت به این یا آن نماینده مجلس شورا یا مجلس خبرگان و یا رئیس جمهور رأی بدهند؟ برای نمونه اگر اصل ۱۱۳ قانون اساسی شفاف نباشد و این اصل شفاف نیز مطابق موازین اسلامی نباشد و بایستی از فهم فقهای شورای نگهبان بگذرد، بنابراین چه استبعادی دارد که اصل ولایت و اصل اسلامیت و جمهوریت شفافیت داشته باشد، یعنی آن هم باید از فهم فقهای محترم شورای نگهبان بگذرد. این بدان معناست که ما بدون فهم فقها نمی‌توانیم خدا باور، معاد باور و معتقد به آرای مردم باشیم. حال اگر به جای قانون اساسی، فهم فقهای شورای نگهبان نهادینه شود، با چه مسائلی روبه‌رو خواهیم شد؟ در وهله نخست این پرسش مطرح می‌شود که فهم فقهای شورای نگهبان مبتنی بر چه ملاک و معیاری است؟ اگر فهم شورای نگهبان مبتنی بر قانون اساسی و تک تک مواد آن نباشد، مبتنی بر چیست؟ به نظر می‌رسد آنچه باقی می‌ماند این است که بگوییم مبتنی بر اجتهاد مصطلح و آموزش‌های جاری در حوزه علمیه است. حال ببینیم با چه تناقض‌ناهایی روبه‌رو خواهیم شد:

نخست این‌که اگر تک‌تک مواد قانون اساسی به اصل چهار شرط باشد و اصل چهار هم به موازین اسلامی مشروط باشد و موازین اسلامی هم به فهم فقهای شورای نگهبان مشروط باشد، این شرع و این فهم به نوبه خود قابل و توشدن به وسیله مجمع تشخیص مصلحت می‌باشد، چنان‌که در چند مورد از جمله قانون کار این اتفاق افتاده و خود فقها اعتراف کرده‌اند که صبح هنگام در نشست شورای نگهبان قانون کار مغایر قوانین شرع است، ولی بعد از ظهر در نشست تشخیص مصلحت، همان قانون کار موافق با مصلحت است. این فقهای محترم خود اعتراف کرده‌اند که موازین شرع با مصلحت جامعه و حقوق زحمتکشان کارگر مغایرت دارد، که تلویحاً اعترافی به نارسایی قانون شرع در تشخیص مصلحت است. یادآور نامه مرحوم امام به فقهای شورای نگهبان می‌شویم بدین مضمون که اگر شما احکام اجتماعی و مصلحت اجتماع را تشخیص می‌دادید، نیازی به نهاد جدیدی به نام مجمع تشخیص مصلحت نبود. به نظر می‌آید نصیحت دلسوزانه امام برای این بود که جایگاه شورای نگهبان در جهت نهادینه شدن قانون اساسی مستحکم گردد. دوم این‌که خود فقهای شورای نگهبان پذیرفته‌اند که حکم حکومتی هم می‌تواند فهم و مصوبات آنها را وتو کند، چنان‌که در مورد تعیین صلاحیت‌ها پیش آمد. در این سیر هم می‌بینیم که جایگاه شورای نگهبان قابل تضعیف می‌باشد. سوم این‌که اگر فهم شورای نگهبان مبتنی بر شرع و شرع نیز مبتنی بر آموزش‌های جاری حوزه‌های علمیه باشد، مسلماً در حوزه‌های علمیه مراجعی بوده و هستند که به لحاظ آن نظام آموزشی فقیه‌تر و عالم‌تر و به زبانی ارشد هستند و به مقام مرجعیت رسیده‌اند. بنابراین فقها بایستی صادقانه فهم خود را تابع فهم مراجع ارشد از خود بکنند و از آنجا که مراجع معمولاً با هم اختلاف دارند و مرحوم امام گفتند که در بین فقها الی ماشاء الله اختلاف هست، آیا نتیجه آن برای مملکت، جز تشتت آراست؟ چهارم این‌که اگر فهم فقها مبتنی بر آموزش‌های جاری حوزه‌های علمیه باشد و این را هم بپذیریم که این آموزش‌ها دو مؤلفه اساسی دارد؛ یکی رساله‌های علما و دیگر کتاب‌های ارسطویی، بنابراین با این امر روبه‌رو می‌شویم که مرحوم امام خمینی که هم از مراجع سنتی بودند و هم بنیانگذار نظام جمهوری

اسلامی، از یکسو در کتاب "ولایت فقیه" بدین مضمون گفته‌اند که رساله‌های آقایان با قرآن تفاوت بسیار دارد و همچنین پس از انقلاب گفتند کتاب‌های ارسطویی بویی از آنچه در قرآن هست نبرده‌اند. در سال ۱۳۶۶ هم در تکمیل مواضع قبلی گفتند احکام اجتماعی بر احکام فردی اولویت دارد و احکام اجتماعی قرآن بیش از هفده برابر احکام فردی می‌باشد و در این راستا قانون اساسی جمهوری اسلامی، رساله اجتماعی ایشان و سند مشروعی به حساب می‌آید. مسلم است که این موارد و موارد دیگر جایگاه فقهای شورای نگهبان را در قانون اساسی سست می‌نماید. حال ببینیم منظور اعضای محترم خبرگان قانون اساسی که نهاد شورای نگهبان را مرجع حل اختلاف در تفسیر قانون اساسی قرار داده‌اند چه بوده است. آنها معتقد بودند که قانون اساسی با موازین اسلامی مغایرتی ندارد و یکپارک مواد قانون قابل فهم، شفاف و مشروع است که پس از آن به رأی مردم هم گذاشته شده است. آنها بر این باور بودند که فهم شورای نگهبان باید مبتنی بر روح قانون که نشأت گرفته از انقلاب است و همچنین تک‌تک مواد قانون اساسی باشد که این مواد از مشروعیت کافی نیز برخوردار است. بنابراین فهم شورای نگهبان مشروط به سلیقه آنها نیست. دوم این‌که فهم آنها مشروط به آموزش‌های جاری حوزه علمیه نیست. در واقع فهم آنها مبتنی بر قانون اساسی ای باید باشد که ثمره یک انقلاب توحیدی، اسلامی و مردمی است. برای برون رفت از این مسائلی که گریبانگیر آن شده‌ایم، خدمت شما آمده‌ایم. بر آن شدیم تا با توجه به سخنرانی شما در مراسم افتتاحیه کنگره سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی توضیحات روشن‌کننده‌ای بدهیم، چرا که شما هم در جریان انقلاب فعال بوده‌اید، دادستان کل انقلاب و نماینده مجلس بوده‌اید و هم اکنون هم علاوه بر رئیس خانه احزاب و دبیر مجمع محققان و مدرسان، مدرس حوزه علمیه قم هستید.

مطلبی که بیان کردید مطلبی اساسی است؛ در ابتدا باید قدری خارج از قانون اساسی، یعنی خارج از نظام جمهوری اسلامی صحبت کنیم. عده‌ای از علما معتقدند که شارع مقدس اسلام در رابطه با همه جزئیات اعمال انسان - فردی یا اجتماعی - دخالت دارد و ما حکم همه اعمال مان را باید از قرآن و شروع جست‌وجو کنیم. این را افرادی می‌گویند که به دخالت حداکثری اسلام و احکام اسلام در امور مردم معتقدند «منطقه فراغ» و یا «مالانص فیه» یا منطقه‌ای را که به اصطلاح شارع مقدس اسلام در اختیار مردم گذاشته است، راه بسیار ناچیز و مضیق است. بعضی از فقها اعتقاد دیگری دارند و می‌گویند شارع مقدس اسلام تمام عرفیات، معاملات به معنای اعم و اخص (مثل صلح و...) و هر آنچه مربوط به «معایش عباد»، یعنی زندگی مردم است را در اختیار خود مردم گذاشته است، مگر عبادات و «الا ما خرج فی الدلیل» و مگر آنجایی که شارع مقدس اسلام رسماً دخالت کرده و دخالت‌هایش گاهی موضعی و موردی است و گاهی هم در شرایطش دخالت کرده است که شرح آن فرصت مستغلی می‌طلبید. ملاحظه می‌کنیم کل معاملات که در جامعه رایج است را شارع مقدس اسلام با جملاتی مثل «اوفوا بالعهود» (اسرا: ۲۴) و «احل الله البيع» (بقره: ۲۷۵) و... امضا کرده است، به این خاطر که بگوید همین کاری را که انجام می‌دادید درست است نه این‌که یک تأسیس باشد، یعنی مردم را از نگرانی درآورد که همان

کارهایی که انجام می دادید و معامله می کردید، انجام دهید. در جایی هم گفته است «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا تِجَارَةً أَنْ تَرَضَ» (نسا: ۲۹) «تجاره ان تراض» یعنی تجارت بر اساس رضایت، از هر نوع که باشد و به هر اسمی که باشد. صدها یا هزار سال بعد اگر نوعی از معاملات پیش بیاید که اسم خاصی داشته باشد که نه بیع، نه صلح و نه اجاره باشد. فرض کنید مثل بیمه و... «تجاره ان تراض» شامل اینها و همه معاملات عرفی دیگر می شود. مثلاً شارع مقدس اسلام می فرماید امانات را به اهلش ادا کنید، یعنی مدیریت کشور را به آدم عادل، و بر اساس قانون عدالت محور و بر انسان های مدیر و مدبر و... بسپارید و وقتی قرآن می فرماید امانات را به اهلش بسپارید، مهمترین امانات، مدیریت کشور و منافع مردم است. یا این که در رابطه با امور روابط اجتماعی بین دولت ها و کشورها، امور خانواده ها مثل مسئله ازدواج، بچه داری و... شارع مقدس اسلام چیزهایی را بیان کرده و بیش از ده - پانزده آیه هم در قرآن هست مبنی بر این که همسران با یکدیگر و با فرزندان شان به معروف عمل کنند. مثلاً پرداخت هزینه ها با معروف باشد، رفتارش با معروف باشد، بچه را اگر به مادر می دهند که شیر دهد طبق معروف رفتار کند و اگر خرجی و نفقه می خواهد به مقدار با معروف بخواند. معروف هم چیزی است که عرف آن را می پذیرد و مناسب و عادلانه می داند.

آیا معروف نسبتی با عرفان و خدامحوری دارد؟

نه، اصلاً امر به معروف هم به همان معنی است که گفتم. معروف یعنی آنچه را که عرف به خوبی می شناسد و در برابر منکر است و عرف آن را استنباط می کند. معروف از همین عرف است و تناسب با عرف دارد و منکر آن است که عرف از آن به زشتی یاد می کند و پس می زند. اگر عرف جامعه ما بگوید که روستری نباشد این معروف است؟

البته، در صورتی که نهی یا امری و دخالتی از سوی شارع مقدس اسلام نباشد، مبنای عرف است. برای نمونه پوشیدن لباس هم باید طبق عرف باشد. فرض کنید در جامعه ای یک نوع لباس پوشیدن، حتی برای مردان، هتک حرمت آن جامعه باشد نباید پوشند. این مسئله را عرف تعیین می کند و شارع مقدس اسلام هم دخالت نکرده است.

یعنی تریج نباشد.

بله، در تمام اینها شارع مقدس اسلام

به خود مردم واگذار کرده، مگر استثنایی که شارع مقدس دخالت کرده است. شارع مقدس بیشترین کارها را به خود مردم ارجاع داده، البته با یک سلسله کلیاتی که بیان کرده است؛ مثل این که امور زندگی باید عادلانه باشد، تقسیم معاش باید عادلانه باشد، زمین ها باید آباد باشد، کشور باید مدیریت داشته باشد و... اینها کلیاتی است که در فقه به غالب آنها احکام «ارشادی» می گویند یعنی اگر شارع هم نمی گفت عقل درک می کرد که یک مدیر کشور باید مدبر و عادل باشد و شناخت بر مدیریت کشورش داشته و پاک و سالم باشد که ما از آن تعبیر عدالت می کنیم. در تمام دنیا نیز همین را می گویند اگر چه گاهی در کشورها برخی حقه بازها، دزدها و... خودشان را در ظاهر پاک نشان می دهند و به دنبال رأی مردم می آیند و رئیس می شوند و گرنه عقلاً در هر کشوری پاکی، صداقت، سابقه خوب و مدیریت و علم و تخصص را برای افراد در تمام اموری که به آنها واگذار می کنند لازم می دانند. شارع نیز همین را امضا کرده و این یک مسئله اصولی است. حال برگردیم به اصل سؤال آن که آیا قانون اساسی ای داریم یا آنچه هست فهم فقهای شورای نگهبان است؟ من به خاطر دارم پیش از تصویب قانون اساسی عده ای می گفتند ما قانون اساسی نمی خواهیم و اگر امام خمینی گروهی را مانند اعضای شورای انقلاب به اضافه چند فقیه مشخص کند و آنان هر چیزی را صلاح بدانند تصویب کنند، همین قانون می شود و اصولاً مجلس شورای ملی - که بعدها مجلس شورای اسلامی گفته شد - لازم نیست. من یادم است هنگامی که از سوی امام خمینی (ره) به عنوان عضو شورای عالی تبلیغات انتخاب شده بودم و اعضای دیگر آن شورا عبارت بودند از حضرات آیات جنتی، امامی کاشانی، مهدوی کنی، عباسی خراسانی (ره)، باهنر (پس از شهادت آقای باهنر آقای شرعی بود) که جمعاً شش نفر می شدیم. آن زمان سازمان تبلیغات و دفتر تبلیغات قم زیر نظر شورای عالی تبلیغات بود و تقسیم کار شده بود. مثلاً دفتر تبلیغات را آقای عباسی اداره می کرد، سازمان تبلیغات را آقای جنتی و شورای هماهنگی تبلیغات را من اداره می کردم و دبیر آن بودم.

آیا شورای هماهنگی تبلیغات برای دعوت به تظاهرات می کرد و فهرست انتخاباتی هم می داد؟

بله، در شورای هماهنگی تبلیغات که دبیرش من بودم تمام احزاب کشور

دونفر از فقهای عضو شورای عالی تبلیغات در آن روزها می گفتند که اصلاً مجلس شورا چه لزومی دارد؟ امام باید عده ای را معین کند، فکر کنند و عده ای هم شرعی بودن آن را معلوم کنند، همین کافی است. یعنی اصلاً معتقد به این نبودند که مجلس شورایی باشد. یا در رابطه با قانون اساسی هم گروهی اصلاً اعتقاد نداشتند که قانون اساسی داشته باشیم

امام (ره) بر اساس دیدگاهی که در رابطه با امور مردم داشت و معتقد بود خداوند این امور را به خود مردم واگذار کرده، الزامی گفت قانون اساسی داشته باشیم از دو جهت: یکی این که نمایندگان مردم بیایند و آنچه را که لازم است و به مصلحت مردم است بگویند و دیگر این که وقتی مردم آمدند و نماینده تعیین کردند و قانونی را تصویب کردند، این قانون در جامعه میثاقی معتبر، ماندنی و قابل اجرا می شود و با رفتن فرد عوض نمی شود و اگر زمانی عوض شود خود مردم باید دوباره رأی دهند و دیگر به منظور جلوگیری از توطئه ای ضدانقلاب

از جمله مجاهدین انقلاب، حزب جمهوری اسلامی، دفتر تحکیم و جامعه روحانیت مبارز، دبیرخانه ائمه جمعه و... شرکت می کردند. ستاد تبلیغات دهه فجر هم بود که زیر نظر این شورا اداره می شد، به راهپیمایی و تظاهرات نیز در مناسبت ها دعوت می کرد، ولی فهرست انتخاباتی نمی داد. البته اینها حاشیه ماجراست. در آن روزها فکر می کنم در سال ۱۳۶۱، جلسه ای در دفتر تبلیغات قم داشتیم، در مورد شوراها با هم صحبت کردیم و نفر از فقهای عضو این شورا در آن روزها می گفتند که اصلاً مجلس شورا چه لزومی دارد؟ امام باید عده ای را معین کند، فکر کنند و عده ای هم شرعی بودن آن را معلوم کنند، همین کافی است. یعنی اصلاً معتقد به این نبودند که مجلس شورایی باشد. یا در رابطه با قانون اساسی هم گروهی اصلاً اعتقاد نداشتند که قانون اساسی داشته باشیم.

آیا ملاک آنها همان پابرجا بودن حلال و حرام محمد(ص) و به عبارتی احکام جاری در حوزه های علمیه، تا روز قیامت بود؟
 بله، البته این آقایان آن روزها غرض خاصی را هم نداشتند، بلکه اعتقادشان این بود و این گونه نبود که بخواهند قدرت طلبی و انحصار طلبی کنند. من دست کم آن زمان این احساس را درباره آنها نداشتم، ولی با آنها مخالفت کرده و بحث می کردیم و می گفتیم این حرف

درست نیست. به هر حال امام (ره) بر اساس دیدگاهی که در رابطه با امور مردم داشت و معتقد بود خداوند این امور را به خود مردم واگذار کرده، الزامی گفت قانون اساسی داشته باشیم از دو جهت؛ یکی این که نمایندگان مردم ببینند و آنچه را که لازم است و به مصلحت مردم است بگویند و دیگر این که وقتی مردم آمدند و نماینده تعیین کردند و قانونی را تصویب کردند، این قانون در جامعه میثاقی معتبر، ماندنی و قابل اجرا می شود و با رفتن فرد عوض نمی شود و اگر زمانی عوض شود خود مردم باید دوباره رأی دهند و تغییراتی در آن ایجاد شود، از این رو امام (ره) اصرار شدیدی داشت که قانون اساسی هر چه زودتر تصویب شود و با توجه به مخالفت ها و گاهی نیز توطئه هایی که از سوی ضدانقلاب ها می شد که می خواستند علیه نظام جمهوری اسلامی تبلیغات کنند. عجله امام دو دلیل بود؛ یکی به لحاظ برون مرزی و جلوگیری از توطئه های ضدانقلاب و دیگری به لحاظ ساده لوحی های بعضی از علما که این گونه افکار را داشتند. ایشان برای این

کار، بیش از دولت موقت و مرحوم بازرگان عجله داشت. امام آن قدر عجله داشت که پیش نویس قانون اساسی که دکتر حبیبی نوشته بود و در آن ولایت فقیه هم نبود را پذیرفتند. در کتابی با عنوان «جریان ها و سازمان های سیاسی و مذهبی در ایران» نوشته آقای رسول جعفریان که توسط مرکز اسناد به چاپ رسیده است، در صفحه ۳۷۶ نقل می کند که «در اصل سوم پیش نویس قانون اساسی که در سال ۱۳۵۸ امام امضا کرده بود آرای عمومی مبنای حکومت است. طبق دستور قرآن که «و شاورهم فی الامر و امرهم شورا بینهم» (شورا: ۳۸) امور کشور باید از طریق شوراها و منتخب مردم و در حدود صلاحیت آنان و به ترتیبی که در آن قانون و قوانین ناشی از آن مشخص می شود حل و فصل گردد.» و در آنجا آقای رسول جعفریان نقل می کند که «انجمن حجتیه پیشنهادی داده است که اصل ۳ اصلاح شود. به ترتیب ذیل؛ اصل ۳: «ولایت الهیه فقیه به نیابت امام عصر (عج) مبنای حکومت است و تحت این ولایت به پیروی از اصول قرآنی.»

آیت الله خزعلی نیز طی مصاحبه ای در سال ۱۳۶۰، با ماهنامه ای غیر رسمی به نام «انجمن مهدویت اصفهان» در این باره نقل کرده و از انجمن حجتیه دفاع کرده است که انجمن خوبی است و من می خواستم با آقای مطهری نزد امام بروم و از انجمن حجتیه نزد امام دفاع کنم که آقای مطهری شهید شد و تنها رفتم و... یکی از دلایلی که آقای خزعلی در دفاع از انجمن حجتیه می گوید این است که ولایت فقیه در قانون اساسی نبود و انجمن حجتیه این را پیشنهاد کرده است که با این نقل قول آقای جعفریان همخوانی دارد.

در جای دیگر هم آقای هاشمی رفسنجانی در جلسه ای در بیت آیت الله منتظری - البته زمانی که ایشان قائم مقام بودند - بود، من و آیت الله عبايي هم بودیم، در آنجا آقای هاشمی رفسنجانی صحبت کرد که انجمن حجتیه پیشنهاد خود درباره قانون اساسی را به وسیله آقای آیت به خیرگان قانون اساسی آوردند. در اینجا مسئله این است که امام (ره) با این که معتقد به ولایت فقیه از طریق نصب بودند آن پیش نویس قانون اساسی را که ولایت فقیه نداشت، امضا کرد و آن جریان معروفی است که امام فرمود این را به آرای مردم بگذارید و اگر آن زمان می گذاشتند قطعاً در آن روز این پیش نویس رأی می آورد و آقای بازرگان و آیت الله طالقانی و... مخالفت کردند، و گفتند که

شارع مقدس اسلام می فرماید امانات را به اهلش ادا کنید، یعنی مدیریت کشور را به آدم عادل، و بر اساس قانون عدالت محور و بر انسان های مدیر و مدبر و... بسپارید و وقتی قرآن می فرماید امانات را به اهلش بسپارید، مهمترین امانات، مدیریت کشور و منافع مردم است

شارع مقدس بیشترین کارها را به خود مردم ارجاع داده، البته با یک سلسله کلیاتی که بیان کرده است؛ مثل این که امور زندگی باید عادلانه باشد، تقسیم معاش باید عادلانه باشد، زمین ها باید آباد باشد، کشور باید مدیریت داشته باشد و... اینها کلیاتی است که در فقه به غالب آنها احکام «ارشادی» می گویند یعنی اگر شارع هم نمی گفت عقل درک می کرد که یک مدیر کشور باید مدبر و عادل باشد و شناخت بر مدیریت کشورش داشته و پاک و سالم باشد که ما از آن تعبیر عدالت می کنیم

آیت الله خمینی در بهشت زهرا قول دادند مجلس مؤسسان باشد. ما باید از طریق مجلس مؤسسان این کار را بکنیم و این گونه پیش نویس را مستقیم به آرای مردم نگذاریم. امام می گفتند مجلس مؤسسان طول می کشد و شاید معطل شویم و امام برای تصویب قانون اساسی بسیار عجله داشت، سرانجام به پیشنهاد آقای طالقانی یک راه میانه ای را عمل کردند و گفتند مجلس خبرگان باشد و تعدادش هم کم باشد و امام شرط

هم گذاشتند که در مدت دو ماه بررسی و تمام شود. البته زمان آن اضافه شد، ولی آن حرکتی که امام انجام می داد به جایی رسیده که اصل ولایت فقیه و اصل ۴ را هم آوردند و امام آن را به آرای عمومی هم گذاشتند و دو بار به قانون اساسی رأی داده شد. اگر اصلاح قانون اساسی را در سال ۱۳۶۸ هم حساب کنیم سه بار رأی داده شد. یکبار نمایندگانی انتخاب کردند که قانون اساسی را تصویب کنند. دوم؛ رفرا ندیم پس از تصویب در سال ۱۳۵۸ که برای تحکیم آن بود و گرنه لزومی نداشت. مثل این که اکنون قوانین مصوب مجلس را هیچ لزومی ندارد که دوباره به رأی مردم بگذاریم. مردم رأی دادند که نمایندگان بروند و قانون را تصویب کنند. آن موقع هم همین طور بود، مردم به نمایندگان خبرگان رأی داده بودند که بروند و قانون را تصویب کنند. آنها تصویب کردند. امام دوباره به رأی مردم گذاشتند. این توضیحات برای این بود که نشان دهم امام هم واقعا به قانون اساسی و رأی مردم معتقد بود و سوم؛ پس از تجدیدنظر و اصلاح آن در سال ۱۳۶۸.

❁ برخی معتقدند طرح پیشنهاد ولایت فقیه توسط آیت الله منتظری بود، آیا درست است؟

طرح پیشنهاد با آیت الله منتظری نبود، ایشان آنجا تحکیم کردند، یعنی مبنای ولایت فقیه را آقای منتظری تحکیم و تأیید کرد که در مجلس خبرگان بسیار جا افتاد. همان طور که می دانید ولایت فقیه حتی در حوزه ها و فقها یک مسئله مسلم و جا افتاده ای نبود و اکنون هم برای بعضی ها خیلی جا افتاده نیست، یعنی دست کم در محدوده

وسعت اختیارات ولایت فقیه اختلاف های زیادی است. از غیبت کبری تا به حال علمای بزرگ یا اصلاً بحث نکردند و یا اگر کردند محدود بود و در وسعت و محدوده شمول ولایت فقیه اختلاف زیادی دارند.

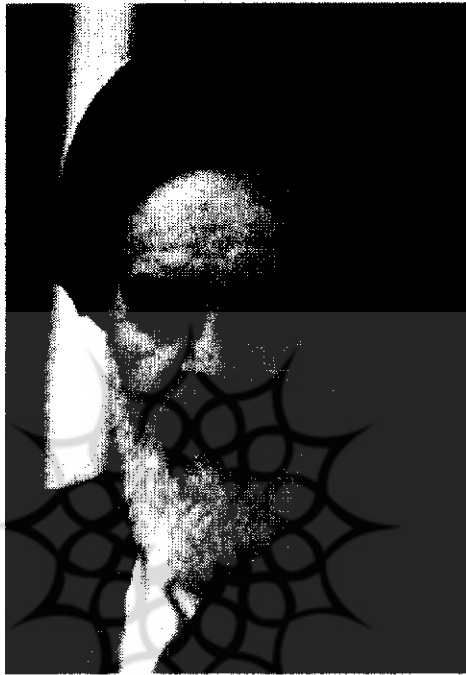
❁ منظور این است که می گویند دکتر آیت از طریق آیت الله منتظری این طرح را مطرح کردند؟

این واقعیت ندارد، ولی آیت الله منتظری در تبیین مبانی و تثبیت آن

اصل در مجلس خبرگان هم کمک کرد و هم ولایت فقیه را تدریس کرد. البته هم یک نوع کمکی بود و هم یک نوع ولایت فقیه را رد کردن و نوع دیگرش را تثبیت کردن بود. یعنی آیت الله منتظری برخلاف معروف، در آن درس ها هم نظریه امام را که نظریه نصب است کاملاً رد یا دست کم در آن تردید می کند.

❁ در راه مجاهد سخنرانی ایشان را چاپ کردیم و ایشان گفتند نظر من با قدما و جدیدی ها کاملاً متفاوت است. گویا ایشان از راه فلسفه به ضرورت حکومت می رسند. آن گاه می گویند اسلام برای حاکم ۱۶ ویژگی قائل است؛ هشت ویژگی ایجابی و هشت ویژگی سلبی.

بله، مبانی استدلالی و استنادهایی که به آیات و روایات توسط امام (ره) برای اثبات ولایت فقیه شده بود، توسط آیت الله منتظری در درس های ولایت فقیه نقد شد و در زمان مرحوم امام رادیو درس های آیت الله منتظری را پخش می کرد و امام هم گاهی اوقات درس های ایشان را از رادیو گوش می دادند و در همان جا تمام ادله روایی امام را یکی یکی بررسی می کرد و از نظر سند و دلالت رد می کردند، ولی به ولایت فقیه انتخابی که حتی اصل، وسعت و مدت اختیاراتش هم به دست مردم است که می تواند پنج ساله و ده ساله و... یا بدون مدت باشد همه آن را بیان کرده و نظر ایشان ولایت فقیه انتخابی است، یعنی اصل مشروعیت ولایت فقیه با مردم است، میدان و وسعت مشروعیت هم با مردم است و زمان آن هم با مردم است. نخست این که مردم باید رئیس و رهبر حکومت را انتخاب کنند و دوم این که مردم باید فقیه عادل را انتخاب کنند و سوم این که بدون انتخاب مردم



یکبار نمایندگانی انتخاب کردند که قانون اساسی را تصویب کنند. دوم؛ رفرا ندیم پس از تصویب در سال ۱۳۵۸ که برای تحکیم آن بود و گرنه لزومی نداشت. مثل این که اکنون قوانین مصوب مجلس را هیچ لزومی ندارد که دوباره به رأی مردم بگذاریم. مردم رأی دادند که نمایندگان بروند و قانون را تصویب کنند. آن موقع هم همین طور بود، مردم به نمایندگان خبرگان رأی داده بودند که بروند و قانون را تصویب کنند. آنها تصویب کردند. امام دوباره به رأی مردم گذاشتند. این توضیحات برای این بود که نشان دهم امام هم واقعا به قانون اساسی و رأی مردم معتقد بود و سوم؛ پس از تجدیدنظر و اصلاح آن در

سال ۱۳۶۸

هیچ فقیهی مشروعیّت بز حکومت مردم را ندارد و اگر اعمال قدرت و حکومت کند شرعاً جایز نیست و نوعی تصرف در امور دیگران (تصرف عدوانی) است. بنابراین مسائلی که ذکر شد در رابطه با اصل مسئله ولایت فقیه بوده که می خواستم عرض کنم که قانون اساسی و اعتقاد امام به قانون اساسی این بود که خیلی سریع باید انجام گیرد که انجام گرفت. این اصرار ایشان بود که با وجود مخالفت هایی از سوی بعضی از روحانیت و حتی دانشگاهی ها، سریعاً ما صاحب مملکتی با نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی شدیم.

مسئله دیگر این که نظر مرحوم امام این بود که اسلام حداکثر دخالت ها در امور مردم را ندارد و این گونه نیست که در جزء جزء امور مردم حکمی خاص داشته باشد، چرا که اسلام کلیاتی دارد. افزون بر آن، یک سلسله مصالح جامعه است که خداوند اختیارش را در دست حکومت قرار داده، یعنی به اصطلاح امام حتی در زمان پیغمبر برای رسول الله (ص) و در زمان ائمه (ع) برای همه ائمه معصومین و ایشان حکومت را شعبه ای از ولایت حق می داند. ولایت حقی را که خداوند به پیغمبر داده، شعبه هایی دارد؛ یک شعبه آن ولایت معنوی است و دیگری ولایت تکوینی و شعبه ای نیز از ولایت رسول الله حکومت است که این حکومت اعمال ولایتش بر اساس مصالح جامعه است و در آنجایی که مصلحت را تشخیص داد اعمال ولایت می کند و به نظر امام این ولایت، حکومتی منتقل از خدا به حکومت مردمی است. حال این حکومت مردمی یا بگویم ولی فقیهی که از سوی مردم انتخاب شده، یا این که بگویم ولی فقیهی که از سوی امامان نصب شده حالا فرقی نمی کند. به هر حال این ولایت منتقل می شود و در آنجاست که مصالح را تشخیص داده و کار قانون را انجام می دهد و اعمال می کند. این دو نظریه متعلق به مرحوم امام بود باعث می شد که قانون اساسی کارش به سرعت پیش برود و نقایصی نیز که در قانون اساسی اول بود بعدها با ارجاع به مجلس و با مجمع تشخیص

مصلحت جبران شود که در بازنگری قانون اساسی، مسئله تشخیص مصلحت نیز نهادینه شد. تا اینجا مقدمه ای بود که ذکر کردم و اما درباره سؤال شما، ما در ابتدا باید وظیفه شورای نگهبان را بدانیم و این اشتباه را رفع کنیم. وظیفه شورای نگهبان از نظر قانون اساسی این نیست که بگوید فلان قانون مطابق اسلام است و قبول یارد کند. وظیفه شورای نگهبان، تشخیص «عدم مغایرت» است.

عدم مغایرت با اسلام یا قانون اساسی؟

با اسلام. البته شورای نگهبان دو وظیفه دارد که با وظیفه قانونی آن، اکنون کاری نداریم، درباره وظیفه شرعی آن صحبت می کنم. به دو تعبیر دقت کنید؛

یک وقت می گویم شورای نگهبان باید بگوید این مطابق اسلام هست یا نه؟ این یک مسئله است. از دل مطابق اسلام است این مسئله درمی آید، اسلامی که شورای نگهبان می فهمد یا اسلامی که امام (ره) می فهمد یا اسلامی که علمای مشهور می فهمند، یا این تعبیر را بگویم که «عدم مغایرت با موازین اسلام» آنچه در قانون اساسی آمده است و یکی از وظایف فقهای شورای نگهبان است تشخیص عدم مغایرت با موازین اسلامی است. وقتی ما می گویم یک قانونی در مجلس تصویب شده، اگر بگویم باید مطابق با اسلام باشد، این ممکن است زمانی که در مجلس تصویب شد به شورای نگهبان برود و شورای نگهبان آیه و روایتی مطابق آن پیدا نکند و می گوید مطابق نیست، ولی وقتی بگویم عدم مغایرت با موازین اسلامی، اگر هم هیچ آیه و روایتی نبود این عدم مغایرت کافی است و شورای نگهبان وظیفه اش این نیست که بگوید مغایرت دارد. مغایرت در جایی است که یک روایت معتبر که قابل عمل فقهاست یا آیه ای صریح و روشن که باز مورد عمل و قابل اجتهاد فقهاست برخلاف این قانون باشد. وقتی یک روایت معتبر آن گونه که گفتیم با آن شرایط یا این که آیه صریح و ظاهری که فقها به آن استدلال کرده اند مغایر با این نباشد، به صرف این که ما در اسلام مطابق این روایت پیدا نکردیم حق ندارند رد کنند. این تعبیر دو تا است. مثلاً در اصل ۹۱، در دو جا این تعبیر است: «به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها» و نمی گوید از نظر مطابقت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها بلکه می گوید از نظر عدم مغایرت، مصوبات مجلس شورای اسلامی، شورایی به نام شورای نگهبان تشکیل می شود. در اصل ۹۴ می گوید: «کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به شورای نگهبان فرستاده شود، شورای نگهبان موظف است آن را حداکثر ظرف ده روز از تاریخ وصول از نظر انطباق بر موازین اسلام و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد و چنانچه آن را مغایر بیند برای تجدیدنظر به مجلس بازگرداند و در غیر این صورت مصوبه قابل اجراست.»

در اینجا هم مغایر قید شده و هم انطباق با موازین است. بله، البته انطباق بر «موازین اسلام» است نه بر «اسلام».

ممکن است فرق اینها را توضیح دهید؟ آیا موازین اسلامی، عرف اسلامی یا اسلام پسند است؟

نه، هم عرف و هم شرع است و فرقی ندارد، موازین این است، یعنی آنجایی که شارع مقدس اسلام دستور صریح دارد مطابق با آن باید باشد و آنجاکه دستور صریح ندارد، به عرف ارجاع می شود. این هم موازین اسلام است، یعنی موازین اسلام در خیلی جاها مسائل را به عرف

نظر مرحوم امام این بود که اسلام حداکثر دخالت ها در امور مردم را ندارد و این گونه نیست که در جزء جزء امور مردم حکمی خاص داشته باشد، چرا که اسلام کلیاتی دارد. افزون بر آن، یک سلسله مصالح جامعه است که خداوند اختیارش را در دست حکومت قرار داده

آنجایی که شارع مقدس اسلام دستور صریح دارد مطابق با آن باید باشد و آنجا که دستور صریح ندارد، به عرف ارجاع می شود. این هم موازین اسلام است، یعنی موازین اسلام در خیلی جاها مسائل را به عرف واگذار کرده است

واگذار کرده است. مثلاً شارع مقدس اسلام نگفته شما حکومتان را شورایی انجام دهید یا متمرکز، البته در قرآن هم هست که «و امرهم شوری بینهم»

مرحوم طالقانی در «پرتوی از قرآن» معتقدند شکل حکومت در اسلام نیامده است و شکل حکومت تابعی از درجه تکامل اجتماعی آن جامعه است.

بله، در هیچ جای اسلام، شکل حکومت این که جمهوری باشد یا ولایت یا سلطنتی یا خلیفه‌ای و... باشد، نیامده است. آنچه در اسلام هست این است که عدالت اجرا و درست عمل شود و راه رشد باز شود و... حال ممکن است یک نفر یا مشورت عده‌ای اعمال حکومت کند و یا این که یک وقت هم این گونه نیست. شورایی حاکم می‌شود و تصویب می‌کند و دستور اجرا می‌گیرد، مثل همین مجلس شورا که قانون تصویب می‌کند و خیلی از جاه‌ها که پارلمان حاکم است. پس آنچه مسلم است این است که شارع مقدس اسلام شکل حکومت را مشخص نکرده و به مردم واگذار کرده است. در این قسم جاها قانونگذاری مغایرت با موازین اسلامی ندارد. آنجایی که قرآن صراحت دارد قوانین باید مطابق باشد. حتی اگر آیه‌ای هست که ظاهر آن آیه باعث شبهات علما شده است و دو گونه معنا کرده‌اند و یا دو جور نتیجه‌گیری کرده‌اند و مجلس قانونی گذاشته که با گروهی از فقها نظراتشان مطابق است. شورای نگهبان به خاطر این که گروهی از فقها آن نظر را قبول ندارند نمی‌توانند بگویند مطابق شرع نیست. برای این که آن فقهای که آن نظر را دارند، آن را مخالف و مغایر با شرع ندیده‌اند. مغایرت با موازین اسلامی یک رشته اجتهاداتی می‌خواهد که براساس آن اجتهاد گفته می‌شود قانون مغایرت دارد یا نه؟ نمونه‌های زیادی در این باره وجود دارد.

خیلی از فقها حکومت را امری مجازی و اعتباری می‌دانند و فقط مسائل فردی را حقیقی می‌دانند.

نه، در رابطه با مسائل غیرحکومتی می‌گویم. من نمونه‌هایی عرض می‌کنم. فرض کنید ارث بردن همسر از شوهرش در اموال غیرمنقول. عده‌ای از فقها گفتند براساس یکسری روایات معتبر، همسر از غیرمنقول نیز ارث می‌برد. بعضی هم گفته‌اند که قیمت آن را ارث می‌برند نه خود اموال غیرمنقول را، یعنی باید معادل پول آن را بدهند، ولی مشهور آن است که نه از عین زمین و نه از پول آن ارث نمی‌برد. **آیت‌الله صانعی در این باره نظر داده و گفته‌اند زن از شوهر ارث می‌برد.**

در این باره روایت‌های معتبری داریم، ولی روایات دیگری نیز وجود دارد که با این روایات در تعارض است. یک دسته گفته‌اند ارث می‌برد و دسته دیگری گفته‌اند نمی‌برد. از آنجا که آن دسته از

روایت‌ها که می‌گویند ارث می‌برد، مطابق فتوای اهل تسنن است؛ عده‌ای گفته‌اند ما آنها را قبول نداریم، ولی در این طرف چندتن از قداما گفته‌اند که ارث می‌برد و اینها می‌توانند بگویند نخیر، درست است که این دو روایت متفاوت است. ولی این دسته روایت که می‌گویند ارث می‌برد مطابق قرآن است. قرآن می‌گوید اگر بیچه نداشته باشد یک چهارم و اگر بیچه داشته باشد یک هشتم از ماترک ارث می‌برد و ماترک شامل منقول و غیرمنقول می‌شود. یک دسته از فقها می‌گویند به خاطر مطابقت قرآن این روایت ترجیح دارد، گروهی دیگر می‌گویند به دلیل مطابقت با اهل تسنن روایت دیگر ترجیح دارد. بنابراین نه حرف آنها خلاف موازین اسلام است و نه حرف اینها، ولی کدام یک اسلام واقعی است؟ که آن را نمی‌دانیم، بلکه هر دو اجتهاد است و چون اجتهادش براساس میزان است هر دو در روز قیامت مأجور هستند و هیچ کدام معذب نمی‌شوند، زیرا معذور هستند و براساس اغراض شخصی این حرف را نزنند، بلکه اجتهادشان به آن رسیده است.

پس شما نتیجه می‌گیرید که فهم شورای نگهبان باید مبتنی بر همین قانون اساسی باشد که هم مشروعیت دارد و هم به رأی مردم رسیده است؟

میزان، اجتهاد و میزان اسلامی است، یعنی اگر یک قانون در مجلس تصویب شد و خلاف قانون اساسی و موازین اسلامی نبود مثلاً قانونی را تصویب کردند که اجتهاد مشهور مغایر با آن است، ولی خلاف میزان اسلامی نیست که همه فقها بگویند قطعاً این باطل است. در این صورت اینها حق ندارند که این را رد کنند. نتیجه می‌گیریم که جایگاه اصل چهار در قانون اساسی همین است. اصل چهار می‌گوید این اصل بر تمام قوانین حتی اصول قانون اساسی حاکم است. این به آن معنی است که شورای نگهبان نسبت به تمام قوانین و حتی به اصول اسلامی قانون اساسی به عدم مغایرت با موازین اسلامی توجه کند و وقتی حدود چهل نفر از مجتهدان در خبرگان قانون اساسی و امام (ره) و مراجع دیگر آن زمان و اسلام‌شناسان و... به این اصل و کل «قانون اساسی» رأی دادند، یعنی قانون اساسی، خلاف موازین اسلامی نیست و شورای نگهبان تا امروز که در اینجا بحث می‌کنیم و حدود ۲۸ سالی است که از تصویب قانون اساسی می‌گذرد، تاکنون هیچ کدام از فقهای گذشته و موجود عضو شورای نگهبان نگفته‌اند که فلان اصل قانون اساسی خلاف موازین اسلام است، یعنی همه اصول آن را در عمل تأیید کرده و رد نکردند. بنابراین قانون اساسی از این جهت با موازین اسلامی مغایرت ندارد چرا که نخست در خبرگانی تصویب شده

شارع مقدس اسلام شکل حکومت را مشخص نکرده و به مردم واگذار کرده است. در این قسم جاها قانونگذاری مغایرت با موازین اسلامی ندارد. آنجایی که قرآن صراحت دارد قوانین باید مطابق باشد

اگر یک قانون در مجلس تصویب شد و خلاف قانون اساسی و موازین اسلامی نبود مثلاً قانونی را تصویب کردند که اجتهاد مشهور مغایر با آن است، ولی خلاف میزان اسلامی نیست که همه فقها بگویند قطعاً این باطل است. در این صورت اینها حق ندارند که این را رد کنند. نتیجه می‌گیریم که جایگاه اصل چهار در قانون اساسی همین است

که حدود ۴۰ نفر مجتهد در آنجا حضور داشته است و دوم این که در کنار آرای مردم، بیشتر فقهای مسلمان شیعه ما نیز به آن رأی دادند و امام (ره) در رأس آن بود، در حالی که امام هم هیچ وقت برخلاف شرع رأی نمی داده است. افزون بر آن، امام برای تصویب قانون اساسی حکم شرعی هم دادند و سوم این که شورای نگهبان هم تا به امروز ۲۸ سال است که به همین قانون اساسی استناد و عمل می کند و از سوی آنها شنیده نشده که بگویند خلاف موازین شرع اسلام است.

سوال آیا اعضای شورای نگهبان برای پایبندی به این قانون اساسی، مانند نمایندگان مجلس باید قسم یاد کنند؟

چنین اصلی در قانون نداریم که حتماً شورای نگهبان باید قسم بخورد. جواب اصلی به پرسش شما این است که قانون اساسی مغایرت با موازین اسلامی ندارد، اگر چه ممکن است یک عضو شورای نگهبان بگوید یک جای آن را قبول ندارم. مثل این که معتقد باشد زن حق رأی ندارد، چون آن هم نوعی قضاوت است، ولی آنچه مسلم است بر اساس موازین اسلامی است و نباید مانعی ایجاد کنند. در رابطه با تفسیر قانون اساسی هم، که به عهده شورای نگهبان است، تفسیر وقتی است که ابهامی پیش بیاید. برای نمونه؛ طبق اصل ۱۱۳، اجرای قانون اساسی به عهده ریاست جمهوری اسلامی است و کاملاً روشن است.

سوال پس چرا با این اصل شفاف مخالفت می شد؟

اشکال ما همین است. مخالفت هایی هست که متأسفانه شورای نگهبان در تاریخ خود انجام داده که این باعث شبهه شده است. به گفته امام جایگاه آنان به گونه ای است که باید طوری رفتار شود که شبهه ای به وجود نیاید، ولی طوری رفتار کردند که مثلاً در رابطه با انتخابات، شبهه هایی به وجود آمده است.

سوال آیا نخواهند گفت این فهم شورای نگهبان است و قطعیت دارد، چرا که در این مورد شفاف هم قبول نکردند. پرسش اصلی ما در اینجا است که در این گونه موارد چه باید کرد، شاید آنها قانون اساسی را مشروع نمی دانند؟

بله، اگر به اصل مسئله ایراد بگیرند و بگویند که ما قانون اساسی را قبول نداریم، تکلیف روشن است، ولی این طور نیست. می گویند ما قانون اساسی هم داریم و به قانون اساسی اعتقاد داریم، ولی تفسیر آن به عهده ماست، اگر چه خلاف ظاهر باشد. مشکل اینجا پیش می آید که اصل قانون اساسی را در نظر مردم بی اعتبار می کنند.

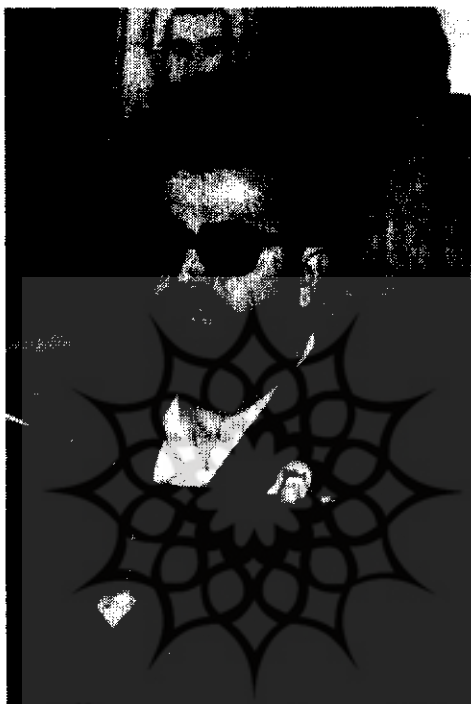
سوال آیا قبول دارید که عدم انسجام هایی هم دارد؟

بله، اما می شود آن را زمانی بر طرف کرد. منتها این که قانون اساسی ما

وابسته به فهم شورای نگهبان است نه، این گونه نیست. قانون اساسی، قانون اساسی است. آنجا که صریح است تفسیر نمی خواهد، از این رو تا به حال هم به غیر از چند مورد معدود تفسیر از شورای نگهبان خواسته نشده است و بعضی از مورد ها که تفسیر شده واقعاً منصفانه بوده است. غیر از یکی دو مورد که عمل شورای نگهبان مورد شبهه است؛ مثلاً یکی از آنها اصل ۹۹ است که شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری ریاست جمهوری مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه پرسی را بر عهده دارد. این نظارت، بسیار روشن است که نظارت بر انتخابات است. مثلاً مسلم است که شرایط منتخبان مجلس شورای اسلامی را خود مجلس تصویب می کند و در اصول قانون اساسی گفته شده که شرایط انتخاب شوندگان و انتخاب کنندگان را مجلس تعیین می کند.

سوال ممکن است اصل آن را بخوانید؟

اصل ۶۲: «مجلس شورای اسلامی از نمایندگان ملت که «به طور مستقیم» و با رأی مخفی انتخاب می شود، تشکیل می گردد. شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و کیفیت انتخابات را قانون معین خواهد کرد.» مسلم است که در اصل ۹۹، فقط نظارت بر انتخابات بیان شده است. اصل ۹۹ می گوید: شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و



تاکنون هیچ کدام از فقهای گذشته و موجود عضو شورای نگهبان نگفته اند که فلان اصل قانون اساسی خلاف موازین اسلام است، یعنی همه اصول آن را در عمل تأیید کرده و رد نکردند

قانون اساسی با موازین اسلامی مغایرت ندارد چرا که نخست در خبرگانی تصویب شده که حدود ۴۰ نفر مجتهد در آنجا حضور داشته است و دوم این که در کنار آرای مردم، بیشتر فقهای مسلمان شیعه ما نیز به آن رأی دادند و امام (ره) در رأس آن بود، در حالی که امام هم هیچ وقت برخلاف شرع رأی نمی داده است

همه پرسی را بر عهده دارد. قانون در رابطه با مجلس خبرگان هم در جای خودش گفته است که شرایط کاندیداها را خود خبرگان معین می کنند. در رابطه با مجلس شورای اسلامی نیز خود مجلس تعیین می کند. در رابطه با ریاست جمهوری یک سلسله شرایط را قانون اساسی معین کرده و یک سلسله از آن را نیز مجلس معین می کند. به هر حال آنچه مسلم است بر اساس قانون اساسی که هم مشروعیت داشته و هم به رأی مردم گذاشته شده، شورای نگهبان هیچ گونه دخالتی در رابطه با شرایط کاندیداها و انتخاب شوندهگان ندارد، ولی در عمل می بینیم که اینها می گویند نه، شرایط کاندیداها باید برای ما محرز شود، در حالی که در قوانین عادی هم چنین چیزی نداریم. نکته دیگر این که اصل ۶۲ قانون اساسی می گوید انتخابات با رأی مستقیم مردم است. اما این شکل از نظارت که شورای نگهبان انجام می دهد، رأی مستقیم مردم را غیر مستقیم می کند. در واقع انتخابات دو بار انجام می شود؛ یک بار شورای نگهبان نمایندگان را انتخاب می کند، بعد مردم به این نمایندگان رأی می دهند، ولی اگر به روال قانون اساسی عمل کنیم که شرایط را نمایندگان مجلس تعیین می کنند، این هم قانونی است و هم آرای مستقیم مردم را در بر دارد و هم مشارکت بیشتر می شود. می خواهم عرض کنم این عمل شورای نگهبان است که این اشکالات را می آورد و گرنه قانون اساسی ما در این گونه جاها مشکلی ندارد که هم مصوب است و هم مصرح.

در سال های اخیر نقد عملکرد شورای نگهبان را معادل نفی قانون اساسی تلقی کرده و در این راستا، مطبوعات از جمله نشریه چشم انداز ایران، روند تفهیم اتهام و دادگاه را در دادگستری طی کرده اند. انتقاد به هیچ کس جرم نیست. نقد علمی در هر مقامی و در هر رتبه ای باشد جرم نیست، حتی ممکن است به نظر شنونده یا افرادی این نقد غلط باشد.

حتی امام تخطئه را نیز گفتند اشکالی ندارد، ولی در عمل مطبوعات دستشان بسته و راه نقد عملکردها نیز بسته است.

امام (ره) حتی تخطئه بحث ولایت فقیه و ولی فقیه را نیز فرموده که برای رشد انسان های یک هدیه الهی است. آیا در مطبوعات هم چاپ شده است؟

در جلد بیستم صحیفه امام که مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام آن را چاپ کرده، در صفحه ۴۵۱ امام در نامه ای به آیت الله خامنه ای جمله مذکور را بیان کرده اند یا مثلاً در صحیفه امام جلد بیست و یکم صفحه ۱۷۶ آمده است: پس از اعلام وجود اختلاف میان فقها و همچنین سلیقه های مختلف در مسائل مهم سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و

عبادی می فرماید: «... مهمتر از همه اینها ترسیم و تعیین حاکمیت ولایت فقیه در حکومت و جامعه که همه اینها گوشه ای از هزاران مسئله مورد ابتلائی مردم و حکومت است که فقهای بزرگ در مورد آنها بحث کردند و نظراتشان با یکدیگر مختلف است. فقها امروز برای آن باید فکری بنمایند...» لذا در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می کند که نظرات اجتهادی و فقهی در زمینه های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد.

یکی از فقهای عضو مجلس خبرگان قانون اساسی نقل کرده، در مجلس خبرگان بحث بر سر این بود که جایگاه شورای نگهبان کجاست؟ شورای نگهبان بازوی این نظام، یعنی یکی از ارکان نظام جمهوری اسلامی و این قانون اساسی است و فهم فقها نیز باید مبتنی بر تک تک اصول این قانون باشد که در واقع رساله اجتماعی امام نیز هست و ایشان گفتند اگر بخواهد فهم فقهای شورای نگهبان مبتنی بر آموزش های جاری حوزه علمیه باشد از آنجا که بین فقها الی ماشاء الله اختلاف هست، تشتت آرا پیش می آید و اداره مملکت دچار اختلال می شود. در حالی که قانون اساسی سند وثاق ملی است و همان طور که گفتید، مراجع و فقها به آن رأی دادند. آیا شما اطلاعی از چنین مذاکراتی دارید؟

عین آن مذاکرات را نمی دانم ولی نظر امام (ره) را در این مورد از بعضی فرمایشات ایشان در نامه ای به مجمع تشخیص مصلحت می شود فهمید و در پاسخ سؤال های بعدی بیان خواهیم کرد.

با وجود این همه انتقاد مبنی بر این که قانون اساسی صراحت دارد نظارت نباید استصوابی و دخالتی باشد، در عمل مملکت در این سیر قرار دارد. گروهی از شهروندان هستند که می گویند پس ما نباید در این حرکت های قانونی شرکت کنیم، چرا که قانون به اینجا کشیده و در عمل از مسیر اصلی اش منحرف شده است و یا به دام انفعال می افتند یا تحریم یا احتمالاً سیرهای خطرناک تر. باید چه کار کرد؟ این در حالی است که شرایط حساس مملکتی مشارکت هر چه بیشتر مردم را می طلبد.

از قدیم گفته اند حریم امامزاده را متولی باید نگه دارد. من معتقدم از چیزهایی که می شود جزو کرامات امام نقل کرد یکی همین مطلب است که من دست کم دو بار به یاد دارم، به شورای نگهبان می فرماید که کاری نکند مثل زمان مشروطه مردم بگویند ما شورای نگهبان نمی خواهیم و طوری باشد که مردم نسبت به شورای نگهبان بی اعتقاد باشند و منزلت و جایگاه شورای نگهبان را خودتان حفظ کنید. دست کم یک موردش مسلماً در رابطه با برخوردهایی بوده که در همین انتخابات در رابطه با رد صلاحیت بعضی

این که قانون اساسی وابسته به فهم شورای نگهبان است، این گونه نیست. قانون اساسی، قانون اساسی است. آنجا که صریح است تفسیر نمی خواهد، از این رو تا به حال هم به غیر از چند مورد محدود تفسیر از شورای نگهبان خواسته نشده است و بعضی از موردها که تفسیر شده واقعاً منصفانه بوده است. غیر از یکی دو مورد که عمل شورای نگهبان مورد شبهه است؛ مثلاً یکی از آنها اصل ۹۹ است که شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری ریاست جمهوری مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه پرسی را بر عهده دارد

از اشخاص یا ابطال رأی بعضی از حوزه‌های انتخابیه بوده است. البته در جاهای دیگر هم هست که در رابطه با قوانین مجلس است که شما باید کاری کنید، در عین حال که موازین اسلام را رعایت می‌کنید مصالح جامعه را نیز در نظر بگیرید، در جلد بیست و یکم صحیفه امام صفحه ۲۱۷ آمده است: «تذکری پدران به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها مصلحت نظام را در نظر بگیرند چرا که یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری هاست. حکومت فلسفه عملی برخوردار باشد و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند.»

۱۱۱ در جای دیگری گویا خطاب به شورای نگهبان گفته‌اند: اگر شما احکام اجتماعی قرآن را می‌دانستید نیازی به تشخیص مصلحت نبود؟ آیا شما هم این سخن امام را شنیده‌اید؟

البته این تعبیر را ندیدم، ولی به دنبال مطلب قبلی، امام می‌فرماید: «و این بحث‌های طلبگی مدارس که در چارچوب تئوریهاست نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد. شما در عین این که باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد و خدا آن روز را نیارد باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای نکرده اسلام در پیچ‌وخم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد.» (صحیفه امام، جلد ۲۱، ص ۲۱۸)

۱۱۲ ما این طور می‌فهمیم اگر فهم شورای نگهبان مبتنی بر احکام فردی و فرعی باشد، از آنجا که قانون اساسی، احکام اجتماعی است، به نقض آنها می‌انجامد. در حالی که امام این مجموعه احکام را اجتهاد مصطلح نامیدند که کافی نیست.

بله، امام حتی به نقض ظاهری آن هم معتقد نبودند. در صحیفه نور جلد بیست و یکم، صفحه ۲۱۷ این نامه به مجمع تشخیص مصلحت نظام است که در ابتدای آن نزول آن را می‌گویم؛ آن زمان که ما در مجلس سوم بودیم؛ در آنجا از تشکیل مجمع تشخیص مصلحت، بعضی از وزیران می‌خواستند سوءاستفاده یا حسن استفاده کنند، بعضی قوانینی را که می‌دانستند در مجلس تصویب نمی‌شود، می‌خواستند به مجمع تشخیص مصلحت ببرند تا تصویب شود و عمل کنند از جمله ما شنیدیم که از سوی وزارت اطلاعات یکی دو بار مطرح شده بود (آن زمان آقای ری شهری وزیر اطلاعات بود) که یک

قوانینی را مصوب و پیشنهاد کنند و به مجمع تشخیص مصلحت ببرند آنجا تصویب شود که وزارت اطلاعات تبدیل به سازمان اطلاعات زیر نظر رئیس جمهور و یا رهبری شود، یعنی آن را از وزارتخانه بودن در بیاورند و مجلس نتواند بر آن نظارت کرده و رئیس مربوطه را استیضاح یا مورد سؤال قرار دهد.

۱۱۳ البته طبق قانون، مجلس می‌تواند در نهادهای زیرمجموعه رهبری تحقیق و تفحص کند؟

نه، رئیس سازمان اطلاعات انتصابی خواهد بود و وزیر نیست که مجلس آن را تعیین کند، رهبر تعیین می‌کند. به هر حال ما حدود ۹۰ نفر نماینده مجلس بودیم که در ۷ آذر ۱۳۶۷ نامه‌ای خطاب به امام نوشتیم که در جلد سوم صحیفه امام، صفحه ۲۰۲، این نامه چاپ شده، در آنجا گفتیم مجمع تشخیص مصلحت به خاطر هدف‌های دیگری بود و اکنون گروهی مجلس را دور می‌زنند و مراکز قانونگذاری موازی مجلس درست می‌کنند.

۱۱۴ در واقع این نامه به نفع نهاد شورای نگهبان هم بود، چرا که آنها هم دور زده می‌شدند.

اسامی برخی از آنهايي را که امضا کردند: آقایان فخرالدین حجازی، صادق خلخالی، موسوی لاری، نجفقلی حبیبی، اصغرزاده، سیدحسین موسوی تبریزی، اسدالله بیات، محمدعلی صدوقی، مجید انصاری، حسین هاشمیان و بیشتر اصلاح طلبانی که خیلی طرفدار امام بودند و در واقع این نامه اعتراضی به دورزدن مجلس و شورای نگهبان توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام بوده که امام تشکیل داده بودند.

۱۱۵ آیا آن زمان هم تشخیص مصلحت نظام رئیس داشت؟

نه، آن موقع به صورت شورایی اداره می‌شد. این شورا را امام تشکیل داده بود. امام دو سه روز بعد جواب نامه را دادند و نوشت: «با سلام، مطلبی که نوشته‌اید کاملاً درست است. ان شاء الله تصمیم داریم در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنند. آنچه در این سال‌ها انجام گرفته در ارتباط با جنگ بوده است. مصلحت نظام و اسلام اقتضا می‌کرد تا گروه‌های کور قانونی سریعاً به نفع مردم و اسلام بازگردند و بعد می‌گویند: «از تذکرات همه شما سیاست‌گزارم و به همه شما دعا می‌کنم.» برخوردار امام با اعتراض ما این بود. این نامه در تاریخ ۷ آذر ۱۳۶۷ بود و امام حدود یک ماه بعد در ۸ دی ۱۳۶۷ نامه‌ای به مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌نویسد. در آن نامه می‌نویسد: «آنچه

آنچه مسلم است بر اساس قانون اساسی که هم مشروعیت داشته و هم به رأی مردم گذاشته شده، شورای نگهبان هیچ‌گونه دخالتی در رابطه با شرایط کاندیداها و انتخاب‌شوندگان ندارد، ولی در عمل می‌بینیم که اینها می‌گویند، شرایط کاندیداها باید برای ما محرز شود، در حالی که در قوانین عادی هم چنین چیزی نداریم

این شکل از نظارت که شورای نگهبان انجام می‌دهد، رأی مستقیم مردم را غیرمستقیم می‌کند. در واقع انتخابات دو بار انجام می‌شود؛ یکبار شورای نگهبان نمایندگان را انتخاب می‌کند، بعد مردم به این نمایندگان رأی می‌دهند، ولی اگر به روال قانون اساسی عمل کنیم که شرایط را نمایندگان مجلس تعیین می‌کنند، این هم قانونی است و هم آرای مستقیم مردم را در بر دارد و هم مشارکت بیشتر می‌شود

تاکنون مجمع تشخیص تصویب کرده مادام که مصلحت است به قوت خود باقی است. پس از آن تنها در مواقعی که بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف است به همان صورت که در آیین نامه مصوبه آمده و تصویب شده بود عمل گردد...» و در آخر آن فرموده اند که: «تذکری پدرا نه به اعضای عزیز شورای نگهبان می دهم که خودشان قبل از اینها مصلحت نظام را در نظر بگیرند، چرا که یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم گیری هاست. حکومت، فلسفه عملی برخورد با شرک، کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می کند و این بحث های طلبگی مدارس که در چارچوب تئوری هاست نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن بست هایی می کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می گردد. شما در عین حالی که باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد و خدا آن روز را نیارد باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای نکرده اسلام در پیچ و خم های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد.»

البته در اینجا نکته ای عرض کنم با این که امام می فرماید شما توان خود را به کار ببرید تا خلاف شرعی صورت نگیرد، آنجا می فرماید که مصلحت را در نظر بگیرید. وقتی این دو را کنار هم می گذارید، معنایش این است که مصلحت را در نظر گرفتن عین اسلام و شرع است.

آیا منظور از مصلحت اولویت دادن به احکام اجتماعی است که در اجتهاد روی آن کار نشده بود؟

بله، نامه ای دیگر امام در پاسخ به آیت الله خامنه ای در تاریخ ۱۶ دی ۱۳۶۶ که درباره احکام اجتماعی نوشته است: «پس از اهدای سلام... من میل نداشتم در این موقع حساس به مناقشات پرداخته شود و عقیده دارم که در این مواقع سکوت بهترین طریقه است و البته ماها نباید گمان کنیم که هر چه می گوئیم و می کنیم کسی را حق اشکال نیست.» در اینجا درباره خودش می گوید: «اشکال بلکه تخطئه یک هدیه الهی برای رشد انسان هاست لکن صحیح ندانستم که جواب مرفوم شریف و تقاضایی که در آن شده را به سکوت برگزار کنم.» و بعد ادامه می دهد: «از بیانات جناب عالی در نماز جمعه این طور ظاهر می شود که شما حکومت را که به

معنای ولایت مطلقه ای که از جانب خدا به نبی اکرم (ص) واگذار شده و از اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام شرعی و الهیه تقدم دارد صحیح نمی دانید» و بعد مفصل در این باره می فرماید: «اگر صحیح نبود باید بگوئیم عرض حکومت الهیه و ولایت فقیه مفوضه به نبی اسلام یک پدیده بی معنا و محتوا باشد و اشاره می کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی تواند به آنها ملتزم باشد. مثل خیابان کشی ها که مستلزم تصرف در منزلی است و یا حریم آن در چارچوب احکام فرعی نیست. نظام

وظیفه و اعزام الزامی به جبهه ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود و خروج هر نحو کالا و منع احتکار در غیر دو سه مورد و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گرانفروشی و قیمت گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است بنا به تفسیر شما خارج است. باید عرض کنم حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز، روزه و حج است، حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزلش را به صاحبش رد کند. حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند، حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یکجانبه لغو کند و می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج که از فرایض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند.» اینها از مسائلی است که جزو مصالح است. نظر امام و نظر بسیاری از عرفا و فیلسوف ها که از قرآن الهام گرفته اند این است که احکام اسلام برای انسان است نه انسان برای احکام اسلام. اصلاً خدا احکام اسلام، انبیا و کتاب های آسمانی را برای این فرستاده است که همه اینها در راه سازندگی، تربیت و تکامل انسان است و اینها تا جایی پیش می روند که با مصالح عالییه تربیت اسلامی تعارض نداشته باشند و از این رو ممکن است در شرایطی به گفته امام یک حکمی در یک زمان واجب باشد، ولی همان حکم در زمان دیگر حرام باشد، برای این که در این زمان دیگر با تربیت اسلام و تعالی آن زمان و نظام اسلامی و تکامل نظام اسلامی هماهنگی ندارند، بنابراین حکم آن عوض می شود.

بیشتر احکام مجازات ها به خاطر تربیت و اصلاح مجرمین است تا جایی که ما بدانیم این مجازات ها در تربیت و اصلاح جامعه و مجرمین مؤثر است باید آنها را انجام دهیم. آنجا که بدانیم یک نوع مجازات نه تنها در اصلاح مجرم مؤثر نیست، بلکه در مخدوش کردن چهره نظام و اسلام خیلی مؤثر است، یعنی باعث می شود

که اسلام در جامعه و دنیا منفور باشد و مردم از اسلام متنفر شوند نباید اجرا کنیم. در سال ۱۳۵۹ با حکم یکی از قضات دادگاه های انقلاب در کرمان خانمی را سنگسار کردند و خبرنگاران خارجی فیلمبرداری کرده بودند و نشان دادند. من هم آن زمان هنوز قاضی دادگاه انقلاب تبریز بودم. آقای بهشتی - رئیس دیوان عالی کشور - و دیگران هم به سنگسار کردن اعتراض داشتند و من شخصاً از امام (ره) پرسیدم. امام فرمودند: این کار را نکنید، وقتی علیه ما این همه

امام (ره) حتی تخطئه بحث ولایت فقیه و ولی فقیه را نیز فرموده که برای رشد انسان ها یک هدیه الهی است

در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می کند که نظرات اجتهادی و فقهی در زمینه های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد

تبلیغات می‌کنند این چه خاصیتی دارد که انجام دهید. یا این که انگشت بریدن و دست بریدن را امام گفت انجام ندهید و تا زمانی که امام زنده بود و آن موقع که من دادستان کل انقلاب شدم گفتیم این مجازات را اجرا نکنند. یا فرض کنید در تعلیم و تربیت؛ مادر قرآن داریم در یک موقعیت و شرایط خاص می‌شود همسر یا بچه را برای تربیت تنبیه کرد و یا معلم به خاطر ادب می‌تواند شاگرد را تنبیه کند و این معلوم است که به خاطر ادب است و به خاطر تحکیم خانواده در آن زمان بود، این هدف در آیات به خوبی روشن است. اما وقتی می‌دانیم حتی یک شلاق زدن و یک بد و بیراه گفتن و یا برخورد غلط نه تنها برای تحکیم خانواده کمک نمی‌کند، بلکه موجب گسستن رابطه خانوادگی می‌شود، اینجا باید زدن ممنوع باشد. در گذشته اگر به یاد بیاورید معلم‌ها بچه‌ها را با خط‌کش و... می‌زدند ما خیلی ناراحت نمی‌شدیم و فردای آن روز با احترام می‌رفتیم و سر کلاس می‌نشستیم. اما اکنون اگر بچه را کتک بزنی اصلاً درس نمی‌خواند و فراری می‌شود. یا حتی پدر و مادرها در تربیت بچه، او را کتک می‌زدند و مؤثر هم واقع می‌شد. اما حالا فرهنگ عوض شده، اگر پدر و مادر بچه را کتک بزنند، نه تنها مؤثر نیست، بلکه جری‌تر می‌شود. پرخاش می‌کند و از خانه فراری می‌شود. در اینجا مشخص است که کتک زدن حرام می‌شود، چون دیگر برای تأدیب نیست، بلکه تخریب است.

آقای هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز جمعه گفتند حرف‌هایی که الان من می‌زنم امام می‌شنود و اگر غیر از این بود توضیح دهند. ایشان در ادامه گفت، ملاک تشخیص مصلحت از دیدگاه امام، آیه پنج سوره قصص می‌باشد^(۱) که در واقع روح قرآن را نشان می‌دهد که حاکمیت مستضعفین بر مستکبرین است و نخستین شمره آن تصویب قانون کار بود. آیا مشابه این سخن را از خود امام شنیده‌اید؟

من شخصاً چیزی نشنیده‌ام، ولی از تمام کلمات امام که کم‌کم هم نیست و اخیراً نشر آثار امام، جزواتی به نام «تبیان» دارد. در آنجا مجموعه‌ای است که مصلحت جامعه و نظام در دیدگاه‌های فقهی و حکومتی امام آمده و چاپ شده است. تا جایی هم که ما می‌دیدیم امام عباراتی داشته است مثل اسلام پاره‌نگان و خاک‌نشینان یا این که کوخ‌نشینان را به کاخ‌نشینان ترجیح می‌دهم و... اصولاً مبنای فقهی امام مصلحت جامعه و نظام است و درباره مصلحت نظام، حضرت علی (ع) در نهج البلاغه مطالبی دارد

بویژه در عهدنامه مالک اشتر، حضرت علی به مالک اشتر می‌فرماید که تو در کارهای خود مصالح عامه مردم را در نظر بگیر نه خواص را. چرا که عامه مردم همیشه راضی می‌شوند، همیشه پشتیبانی می‌کنند، تنهات نمی‌گذارند و در مواقع حساس با تو هستند، ولی خواص به این زودی راضی نمی‌شوند، در مواقع گرفتاری فرار می‌کنند و... این ریشه همان مسئله است که امام می‌فرمایند عامه مردم را در نظر بگیرید. حضرت امیر می‌فرمایند رضای عامه را بر رضای خواص مقدم بدانید.

امام می‌گفتند مصلحت مردم، جامعه و نظام؛ چرا مردم و جامعه حذف شده است؟ طرفداران امام هم دیگر از کلمه مردم استفاده نمی‌کنند. امام سه تعبیر دارد: مصلحت مردم، مصلحت نظام و مصلحت اسلام. به نظر امام هر سه اینها یکی است مصلحت نظام همان مصلحت مردم و مصلحت اسلام است. وقتی می‌گوییم مصلحت نظام، یعنی اکثریت مردمی که در جامعه زندگی می‌کنند.

امام یک بار درباره احکام ثانویه گفتند اگر دوسوم نمایندگان مجلس که با ضوابط شرعی و قانونی توسط مردم انتخاب شده‌اند، قانونی را تصویب کردند، همان مصلحت است و شورای نگهبان هم باید آن را تأیید کند. چه شد که این متوقف شد و امام در سال ۱۳۶۶ ولایت عامه و اولویت و حاکمیت احکام اجتماعی بر احکام فردی و فرعی مطرح کردند و در واقع فقه مصطلح را دور زدند؟

همان طور که می‌دانید در رابطه با قوانینی که مجلس تصویب می‌کرد گاهی و در بعضی مواقع حساس که لازم هم بود در جامعه به نظر نمایندگان عمل شود، اینها را شورای نگهبان به عنوان خلاف اسلام رد می‌کرد و این مسئله به یک معضلی در سال ۶۴-۶۲ بین شورای نگهبان و مجلس تبدیل شده بود و طوری شده که آقای هاشمی که در آن موقع رئیس مجلس بودند چند بار نزد امام آمدند و گله کردند و امام نامه‌ای به مجلس نوشت که اگر نمایندگان تصویب کنند و ضرورت را تشخیص دهند کفایت می‌کند و شورای نگهبان آن را رد نکند.

آیا ضرورت همان مصلحت است؟
بله، مدتی بعد از آن دوباره حرف و حدیث‌هایی پیش آمد و امام موافقت دوسوم مجلس را شرط کرده بودند که آن دوسوم نیز حاصل نمی‌شد و دخالت‌های زیادی می‌شد.
آیسا حاصل می‌شد و شورای نگهبان دخالت می‌کرد؟
بله، گاهی مخالفت‌هایی می‌شد. در

امام می‌فرمایند شما توان خود را به کار ببرید تا خلاف شرعی صورت نگیرد، آنجا می‌فرمایند که مصلحت را در نظر بگیرید. وقتی این دورا کنار هم می‌گذارید، معنایش این است که مصلحت را در نظر گرفتن عین اسلام و شرع است

نظر امام و نظر بسیاری از عرفا و فیلسوف‌ها که از قرآن الهام گرفته‌اند این است که احکام اسلام برای انسان است نه انسان برای احکام اسلام. اصلاً خدا احکام اسلام، انبیا و کتاب‌های آسمانی را برای این فرستاده است که همه اینها در راه سازندگی، تربیت و تکامل انسان است و اینها تا جایی پیش می‌روند که با مصالح عالی‌تر تربیت اسلامی تعارض نداشته باشند

تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۶۶ آقایان خامنه‌ای (رئیس جمهور)، اردبیلی، حاج احمد آقا خمینی، هاشمی رفسنجانی و میرحسین موسوی نامه‌ای مفصل به امام نوشته‌اند که این نامه در جلد بیستم صحیفه امام صفحه ۴۶۳ آمده است: «... در سایه اظهارات اخیر آن وجود مبارک از نظری مشکلاتی که در راه قانونگذاری و اداره جامعه اسلامی به چشم می‌خورد برطرف شده و همان گونه که انتظار می‌رفت این راهنمایی‌ها مورد اتفاق نظر صاحب نظران قرار گرفت. مسئله‌ای که باقی مانده شیوه اجرایی اعمال حق حاکم اسلامی در موارد احکام حکومتی است. در حال حاضر لوایح قانونی ابتدا در وزارتخانه‌های مربوط، سپس در کمیسیون مربوط در دولت و سپس در جلسه هیئت دولت مورد شور قرار می‌گرفت، پس از تصویب در مجلس معمولاً دو شور در کمیسیون‌های تخصصی دارد که با حضور کارشناسان دولت و بررسی و نظرات متخصصان که معمولاً پس از اعلام و انتشار به کمیسیون‌ها می‌رسد انجام می‌شود و معمولاً یک لایحه در چند کمیسیون به تناسب مطالب مورد بررسی قرار می‌گیرد و دو شور هم در جلسه علنی دارد که همه نمایندگان، وزرا و یا معاونان وزارتخانه‌های مربوط در آن شرکت می‌کنند و به تناسب تخصص‌ها اظهار نظر می‌کنند و پیشنهاد اصلاحی می‌دهند و اگر کار به صورت طرح شروع شود گرچه ابتدا کارشناسی دولت را همراه ندارد، ولی

در کمیسیون‌ها و جلسه عمومی مانند لویح، کارشناسان مربوطه نظرات خود را مطرح می‌کنند، پس از تصویب نهایی، شورای نگهبان هم نظرات خود را در قالب احکام شرعی یا قانون اساسی اعلام می‌دارد که در مواردی مجلس نظرات آنان را تأمین می‌نماید، ولی در مواردی هم که از نظر مجلس قابل تأمین نیست که در این صورت مجلس و شورای نگهبان نمی‌توانند توافق کنند و همین جاست که نیاز به دخالت ولایت فقیه و تشخیص موضوع حکم حکومتی پیش می‌آید، اگرچه موارد فراوان از این نمونه‌ها، در حقیقت اختلاف ناشی از نظرات کارشناسان است که موضوع احکام اسلام یا کلیات قوانین اساسی را خلق می‌کند. اطلاع یافته‌ایم که جناب عالی در صدد تعیین مرجعی هستید که در صورت حل نشدن اختلاف مجلس و شورای نگهبان از نظر شرع مقدس اسلام و یا قانون اساسی و تشخیص مصلحت نظام و جامعه، حکم حکومتی را بیان نماید.» آن وقت امام (ره) در جواب فرموده‌اند: «بسم الله الرحمن الرحیم.

گرچه به نظر اینجانب پس از طی این مراحل زیر نظر کارشناسان که در تشخیص این امور مرجع هستند احتیاج به این مرحله نیست، لکن برای رعایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد، مجمعی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان و حضرات حجت الاسلام خامنه‌ای، هاشمی، اردبیلی، توسلی، موسوی خوینی‌ها و میرحسین موسوی و وزیر مربوط برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد و در صورت لزوم از کارشناسان دیگری هم دعوت به عمل آید و پس از مشورت‌های لازم رأی اکثریت اعضای حاضرین مجمع مورد عمل قرار گیرد احمد در این مجمع شرکت می‌نماید تا گزارشات جلسات به اینجانب سریع تر برسد.»

یعنی حاج احمد آقا حق رأی ندارد؟

بله، سپس می‌فرماید: «حضرات آقایان توجه داشته باشند که مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد. امروز جهان اسلام نظام جمهوری اسلامی را تابلوی تمام‌نمای حل معضلات خویش می‌داند. مصلحت نظام و مردم از امور مهمه‌ای است که مقاومت در مقابل آن ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمان‌های دور و نزدیک زیر سؤال ببرد و اسلام امریکایی و مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار توسط ایادی داخل و خارج آنان پیروز گرداند. از خدای متعال می‌خواهم تا در این مرحله حساس آقایان را کمک فرماید.» ببینید اول آن گونه بود و بعد اینها دیدند که باز مشکلاتی از این طرف و آن طرف ایجاد شد، مثلاً گفتند که احکام ثانویه در حال عمده شدن و حکم اولیه در حال نابود شدن است، و حتی بعضی نامه‌های اعتراض آمیز نیز به حضرت امام نوشتند و در راه مجلس مشکل ایجاد کردند تا مسئولان وقت از امام (ره) درخواست کردند و امام مجمع تشخیص مصلحت را تشکیل دادند.

آیا این مسئله جرأت زیادی نمی‌خواهد که یک فقیه و مرجع سنتی بگوید که احکام اجتماعی اولویت دارد و می‌شود نماز، روزه و... را موقتاً تعطیل کرد؟

برای یک مرجع قدرتمندی مانند امام (ره) که در علم و تقوا یکی از ممتازترین شخصیت‌های حوزوی و دینی هستند و در اظهار نظرها و اعمال خودش جز خدا را در نظر نمی‌گیرند مشکل نیست و حکم خدا را با جرأت

ممکن است در شرایطی به گفته امام یک حکمی در یک زمان واجب باشد، ولی همان حکم در زمان دیگر حرام باشد، برای این که در این زمان دیگر با تربیت اسلام و تعالی آن زمان و نظام اسلامی و تکامل نظام اسلامی هماهنگی ندارند، بنابراین حکم آن عوض می‌شود

بیشتر احکام مجازات‌ها به خاطر تربیت و اصلاح مجرمین است تا جایی که ما بدانیم این مجازات‌ها در تربیت و اصلاح جامعه و مجرمین مؤثر است باید آنها را انجام دهیم. آنجا که بدانیم یک نوع مجازات نه تنها در اصلاح مجرم مؤثر نیست، بلکه در مخدوش کردن چهره نظام و اسلام خیلی مؤثر است، یعنی باعث می‌شود که اسلام در جامعه و دنیا منفور باشد و مردم از اسلام متنفر شوند نباید اجرا کنیم

اعلام می‌کنند. حتی شاگرد امام جناب آقای قدیری به امام آن موقع در رابطه با بعضی از فتاوی‌ای امام در مورد شطرنج و موسیقی و غیره اگر ساحت قدس حضرت تعالی از این‌گونه مسائل به دور باشد. به نظر من بهتر است و ضرورتی در نشر آنها دیده نمی‌شود و امام (ره) پس از پاسخ مفصل نوشته‌اند: شما را نصیحت پدرانه می‌کنم که سعی کنید تنها خدا را در نظر بگیرید و تحت تأثیر مقدس نماها و آخوندهای بی‌سواد واقع نشوید، چراکه اگر بناست با اعلام و نشر حکم خدا به مقام و موقعیت مان نزد مقدس نماهای احمق و آخوندهای بی‌سواد صدمه‌ای بخورد بگذارد هر چه بیشتر بخورد. (صحیفه امام، جلد ۲۱، ص ۱۵۲-۱۵۱)

زمانی که مجمع روحانیون مبارز از جامعه روحانیت مبارز انشعاب کردند، امام این انشعاب را تأیید کردند و شنیده شد آقایان رفسنجانی (رئیس مجلس)، خامنه‌ای (رئیس جمهور)، ری شهری (وزیر اطلاعات) و تقریباً تمام ارکان نظام جمهوری اسلامی آن زمان نزد امام رفتند و گفتند ما مخالف چنین انشعابی هستیم و صلاح نیست، ولی امام تأیید کرده بودند، این مسئله بسیار مهم است. اگر مسئله، حفظ نظام بود، باید به حرف مسئولان نظام گوش می‌دادند و انشعاب را تأیید نمی‌کردند. آیا مصلحت چیزی بالاتر از حفظ نظام است. یا در موشک باران سال ۱۳۶۵، همزمان با جنگ، نظام در معرض تهدیدهای زیادی بود، ولی امام به آن توجهی نداشتند. ممکن است در این مورد مهم توضیحی بدهید.

حرف‌ها و تبلیغات زیادی علیه انشعاب بود، ولی آنچه مهم است به نظر امام شاید مصلحت در انشعاب و چند صدایی شدن روحانیون بود که در نهایت به صلاح مردم و نظام بود. حضرت امام این مطلب را در پاسخ به استیضاح عمده از روحانیون این چنین می‌فرماید: «انشعاب از تشکیلاتی برای اظهار عقیده مستقل و ایجاد تشکیلات جدید به معنای اختلاف نیست.» (صحیفه امام، جلد ۲۱، صفحه ۲۲)

آیا وقتی گفته می‌شود حفظ نظام واجب و اجابت است می‌توان برای حفظ آن به هر شیوه‌ای حتی شکنجه دست زد؟

شکنجه به معنای اعتراف گرفتن بر گناه و جرم به هر صورت و همیشه ممنوع است (قانوناً و شرعاً) و در دادگاه‌های اسلامی هیچ ارزش حقوقی ندارد و شکنجه‌گر در این صورت مجرم است. ولی وقتی صحبت از حفظ نظام می‌شود باید بدانیم نظام یعنی چه؟ نظام و مردم در نظر امام یک چیز است و منافع آنها یکی است و لذا معتقدم امام آن فتواها را که دادند و این مصالح را که معرفی کردند، این مسئله از اصل انقلاب مهمتر بود، یعنی برای ماندگار بودن انقلاب و برای اداره نظام و معاش مردم و در نتیجه اعتلا و گسترش اسلام لازم بود.

آیا شما در این باره از امام چیزی دیگر شنیده یا خوانده‌اید که امام مصلحت

را معادل اسلام و مردم می‌داند که مجمع تشخیص مصلحت به گروهی تبدیل نشود که به میل خودشان هر کاری بکنند؟

آقای ناطق نوری در دوره سوم مجلس نماینده تهران بود که در تاریخ ۶/۶/۲۸ به امام نامه‌ای نوشتند که در جلد بیست و یکم صحیفه نور، صفحه ۱۴۲ آمده است: «در رابطه با رأی اعتماد به اعضای محترم دولت، حضرت تعالی راجع به حجت الاسلام جناب آقای محتشمی وزیر محترم کشور که پاسخ آن روز رأی گیری بین نمایندگان پخش و از تریبون مجلس خوانده شد و ایشان مجدداً به عنوان وزیر کشور انتخاب شدند، لکن بعضی در سطح مجلس و حتی از تریبون آن چنین منعکس می‌کنند، کسانی که به آقای محتشمی رأی مثبت ندادند، مخالفت با فرمان شما کردند. چنانچه مصلحت بدانید بیان فرمایید که آیا نظر مبارکتان رأی مثبت دادن به ایشان بود یا کسانی که به ایشان رأی ندادند. خدای نکرده خلاف فرمان حضرت تعالی و قهراً خلاف شرع اسلام عمل نمودند یا خیر؟» مرحوم امام در جوابشان می‌نویسد: «جناب حجت الاسلام آقای ناطق نوری دام حفظه، باسلام، در جمهوری اسلامی جز در مواردی نادر که اسلام و حیثیت نظام در خطر باشد آن هم با تشخیص موضوع از طرف کارشناسان دانا، هیچ‌کس نمی‌تواند رأی خود را بر دیگری تحمیل کند و خدا آن روز را هم نیاورد. من تمام سعی خود را می‌نمایم که با نسبت، مطلبی به من مظنون نگردد.» بعد می‌گوید: «من شما را هم فردی متدین، متعهد و مبارز و دارای هوش سیاسی می‌دانم. برای من، شما و آقای محتشمی فرقی ندارد. من هر دوی شما و همین‌طور همه دست‌اندرکاران صدیق نظام و تمام افرادی چون شما که قلبشان برای اسلام و ایران می‌تپد را فرزندان اسلام و انقلاب می‌دانم. همه باید سعی کنیم تا روح وحدت و پاکی را بر محیط کارمان حاکم گردانیم تا بتوانیم تمام این قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها را به زانو درآوریم. باید تلاش کرد زهد و قدس اسلام ناب محمدی را از زنگارهای تقدس مآبی و تحجرگرایی اسلام امریکایی جدا کرد و به مردم مستضعفان نشان دهیم. ما اگر توانستیم نظامی بر پایه‌های نه شرقی و نه غربی واقعی و اسلام پاک و منزه از ریا، خدعه و فریب را معرفی نماییم، انقلاب پیروز شده است.» اینها نکات بسیار جالبی است، اینها به صورت کتاب درآمده و باید رویش کار کرد.

با تشکر از وقتی که در اختیار نشریه و خوانندگان آن قرار دادید.

امام عباراتی داشته است مثل اسلام پابرهنگان و خاک‌نشینان یا این‌که کوخ‌نشینان را به کاخ‌نشینان ترجیح می‌دهم و... اصولاً مبنای فقهی امام مصلحت جامعه و نظام است

امام سه تعبیر از مصلحت دارد: مصلحت مردم، مصلحت نظام و مصلحت اسلام. به نظر امام هر سه اینها یکی است مصلحت نظام همان مصلحت مردم و مصلحت اسلام است. وقتی می‌گوییم مصلحت نظام، یعنی اکثریت مردمی که در جامعه زندگی می‌کنند

* دبیر مجمع مدرسان و محققان حوزه علمیه قم. بی‌نوشت: ۱- «و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین»